

نگاهی عارفانه به مفهوم مرگ و زندگی در شعر طاهره صفارزاده

سعیده افراسن^۱

چکیده

شناخت و بررسی اندیشه یک شاعر زمانی میسر می‌گردد که بتوان با بررسی آثار وی و تلاش برای یافتن قالب‌های شعری و زبان خاصی که وی به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای بیان اندیشه خود بکار برده، آشنا شد و از میزان تأثیرگذاری او بر مخاطب و خواننده آگاهی یافت. بنابراین هدف این مقاله، بررسی مفهوم مرگ و زندگی در پرتو نگاه شاعر معاصر ایران، طاهره صفارزاده است که در اشعار خود با زبانی ساده و نزدیک به زبان محاوره، نوعی طنز را به کار می‌گیرد. این نوع بیان، پایه‌ی زبان شعری وی را در میان اشعارش تشکیل می‌دهد. ما با شناخت درون‌مایه‌های شعری او که در میان اشعارش متجلی است، با پایه‌های جهان‌بینی وی آشنا می‌شویم. از این رو، نگارنده درصدد است، تصویر و مفهوم مرگ و زندگی در میان اشعار صفارزاده را توصیف و تحلیل نماید.

واژه‌های کلیدی: مرگ، شهادت، زندگی، عرفان، صفارزاده.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد کرج، کرج، ایران.

مقدمه:

شناخت زنان شاعر معاصر و بررسی آثار آنان از این جهت که آنان تا چه حد در جریان ادبی تأثیرگذار بوده در خلق آثاری با مضمون‌های اجتماعی موفق بوده‌اند، اهمیت بسزایی دارد. در اشعار معدود شاعران زن دوران کهن، اغلب موضوعات، به مسائل عاطفی و احساسی ختم می‌شده است. اما امروزه در اشعار زنان می‌بینیم که مضامین اجتماعی در حال رشد بوده و بیان مسائل انسانی و دفاع از حقوق و مبارزه با ظلم و بیداد از موضوعات مطروحه در شعر آنان است. براین اساس هدف از این مقاله، شناسایی منظومه فکری خانم صفارزاده درباره مفهوم مرگ و زندگی و نوع نگاه شاعرانه و عارفانه این شاعر به این دو مقوله می باشد. از تولد تا دانشگاه :

طاهره صفارزاده شاعر، نویسنده، محقق و مترجم در ۲۷ آبان ۱۳۱۵ خورشیدی، در خانواده‌ای متوسط، با پیشینه‌ای از مردان و زنانی با نگرش و رفتاری عرفانی و روحیه‌ای ستم ستیز به دنیا آمد. پدرش مردی اهل علم و عرفان بود که در ۵ سالگی شاعر درگذشت. طاهره صفارزاده در ۶ سالگی تجوید، قرائت و حفظ قرآن را در مکتب محل، نزد ملاباجی آموخت. به رسم آن زمان در ۷ سالگی پا به دبستان گذاشت و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در کرمان گذراند. در این دوران به دلیل انشاهای پرمعنای خود مورد توجه شاگردان و معلمان بود. (رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۵)

در امتحان ورودی دانشگاه در رشته حقوق- زبان و ادبیات فارسی و زبان و ادبیات انگلیسی قبول شد و چون تردید داشت، خانواده‌اش به استخاره رجوع کردند و در نتیجه در زبان و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفت.

طاهره صفارزاده مدتی به عنوان مترجم متون فنی در شرکت نفت مشغول به کار شد و چون به دنبال یک سخنرانی در اردوی تابستانی فرزندان کارگران مجبور به ترک کار شد، برای ادامه تحصیل به انگلستان و سپس به آمریکا رفت و در دانشگاه آیوا، هم در گروه نویسندگان بین‌المللی پذیرفته شدو هم کسب درجه MFA نایل آمد. طاهره صفارزاده پایه‌گذار آموزش ترجمه به عنوان یک علم و همچنین برگزارکننده نخستین «نقد عملی ترجمه» در دانشگاه‌های ایران محسوب می‌شود. «وقتی زمزمه‌های انقلاب بلند می‌شود، او نیز اعلامیه می‌نویسد و پای آن‌ها را امضاء می‌کند. برخی او را متهم می‌کنند که انقلابی نبوده و سابقه‌ای در این زمینه ندارد. با شکل‌گیری انقلاب سال ۱۳۵۷ طاهره صفارزاده بار دیگر فعالیت‌های خود را از سر می‌گیرد» او با کمک نویسندگان و شاعران، مرکزی را راه می‌اندازد با

عنوان «کانون فرهنگی نهضت اسلامی». (غلامی، ۱۳۸۷: ۱۱۲). پس از انقلاب اسلامی کتاب «اصول و مبانی ترجمه» اثر وی به عنوان کتاب درسی در زمینه شناخت نظریه‌ها و نقد عملی ترجمه به ویژه برای دانشجویان رشته «ترجمه» مفید افتاد. صفارزاده پس از انقلاب از سوی همکاران خود در دانشگاه شهید بهشتی به عنوان رئیس دانشگاه و نیز رئیس دانشکده ادبیات انتخاب شد. همزمان با سرپرستی دانشکده ادبیات «طرح بازآموزی دبیران» را به اجرا درآورد. و پیرو طرحی که از سوی او تقدیم ستاد فرهنگی گردید و به تصویب رسید برای نخستین بار برای کلیه رشته‌های علمی دانشگاهها کتاب به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی تألیف شد که این امر در آموزش علوم و پژوهشهای علمی در سالهای بعد از انقلاب بسیار مؤثر بوده است. وی حدود ۱۶ سال سرپرست اجرایی طرح بود و ۱۲ سال از آن مدت را بویژه علاوه بر سرپرستی به ویراستاری متون علمی برای کتابهای زبان تخصصی مشهور به کتابهای سمت فعالیت مؤثر داشت. ۳۶ عنوان از آن کتابها برخوردار از ویراستاری دکتر طاهره صفارزاده است و پرداختن تمام وقت به ترجمه قرآن حکیم، به زبانهای فارسی و انگلیسی از جمله فعالیت‌های وی می باشد. در «فستیوال بین‌المللی داکا» و همچنین در سال ۶۷ به عنوان یکی از ۵ عضو بنیان‌گذار کمیته ترجمه آسیا برگزیده شد. و در سال ۷۱ از سوی وزارت علوم و آموزش عالی به عنوان «استاد نمونه» انتخاب گردید.

نخستین سرایش‌ها:

طاهره صفارزاده اولین اثر شعریش را با نام «بینوا و زمستان» آغاز کرد. در آن زمان ۱۳ ساله بود که این اثر وی نقش روزنامه دیواری مدرسه شد و به دنبال آن جایزه‌ای دریافت نمود که یک جلد دیوان جامی بود که به پیشنهاد استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی که در آن زمان از دبیران دبیرستان بهمنیار کرمان بود، از رئیس آموزش و پرورش دریافت کرد. شهرت طاهره صفارزاده نزد مردم ایران با شعر «کودک قرن» پدید آمد که در نخستین مجموعه اشعارش به نام «رهگذر مهتاب» (۱۳۴۱ش / ۱۹۶۲ م) به چاپ رسیده بود و این شعر که توصیفی از وضعیت فرزند یک مادر اشرافی و ترسیمی از انحطاط فرهنگ غرب‌گرایانه بود شهرت و موفقیتی مردمی برای این شاعر جوان به دنبال داشت که حتی فیلمی با الهام از کودک قرن ساخته شد که قرار بود به همراه صدای شاعر از تلویزیون پخش شود ولی در آخرین دقایق پخش فیلم، ساواک مانع پخش آن شد. «نخستین مجموعه شعر طاهره صفارزاده، رهگذر مهتاب، مجموعه‌ای نو قدمایی و سست بود که جلب نظری نکرد، ولی «طنین در دلتا» که پس از بازگشت طولانی مدت شاعر از سفر مطالعاتی آمریکا منتشر شده

بود و به طور غیرمنتظره‌ای همسنگ موج نو و بسیار مدرنیستی بود، توجه فراوانی برانگیخت. اشعار طنین در دلتا، همچون ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد فروغ، محصول درک تازه و امروزی‌تری از شعر بود، ولی برخلاف شعر فروغ، بیش از آنکه جوششی باشد، اشعاری کوششی بود. سیلان صمیمانه و اثرگذار شعر فروغ نشان می‌دهد که نوآوری فروغ از سر نیاز و ضرورت ناگزیر بوده، ولی طنین در دلتا، فقط غیرمعمول و بدیع است و به نظر می‌رسد که بیشتر محصول درک تازه و شیفتگی و شگفتی شاعر بوده است، تا نیاز ناگزیر درونی. طنین در دلتا، اگرچه همچون همه آثار موج نویی و فرمالیستی بازتاب چندانی در جامعه نداشت، ولی به سبب غیرمنتظره بودنش، غوغایی در مجامع شعری برانگیخت، و سال بعد که مجموعه سد و بازوان از همین شاعر منتشر شد، غوغا به مجلات کشیده شد. «شمس لنگرودی، ۱۳۷۰، ج ۴: ۸۴»

«تحول شعر طاهره صفارزاده- همچون شعر فروغ- ناگهانی و دور از انتظار بود. با این تفاوت که اشعار تحول یافته فروغ، آشکارا ادامه اشعار شاعری بود که راهش را تغییر داده بود؛ حال آنکه شعرهای بعدی طاهره صفارزاده، انگار شعر شاعری دیگر بود.» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۰، ج ۴: ۲۱۶)

صفارزاده در ماه مارس ۲۰۰۶ از سوی «سازمان نویسندگان آفریقا. آسیا» که مقر آن در قاهره است به عنوان شاعر مبارز و زن نخبه و دانشمند مسلمان که همزمان با برپایی جشن روز جهانی زن بود، برگزیده شد. او یکی از شاعران نواندیش و تأثیرگذار، بنیانگذار نقد عملی ترجمه، مبتکر و سرپرست طرح زبان تخصصی دانشگاهها، ارائه کننده نظریه‌های مهم درباره آموزش زبان، شعر و نقد ادبی، زبان علم بود. همچنین مترجمی تحول‌گرا و دارای ترجمه‌های مفهومی و زودیاب برای قرآن کریم و برخی از مشهورترین دعاها و متون شیعی بود. از سوی دیگر وی انسانی بافضیلت، باتقوا، متعهد، رنج دیده، غمخوار مظلومان، جهان‌گرا، اندیشمند، صریح، ستم ستیز و مؤمنی برخوردار از عنایات معنوی بود که این توفیقات را از راز و نیاز با خداوند متعال و شب زنده‌داریها و عشق پاک به خدا و خاصان و آفریدگانش به دست آورده بود.

شناخت امثال طاهره صفارزاده در واقع شناخت و آگاهی از درخشان‌ترین ارزشهای وجودی پنهان در جان و جهان و ابزار ارتباطی میان گذشته و حال و آیندهٔ این مزر و بوم است و کاری که خطر انحطاط فرهنگی و علمی را از میان می‌برد و دست‌مایه‌ای برای پیشرفتهای بهره‌ورانه می‌شود. (رفیعی، ۱۳۸۶: ۹) نگاه تازه به پدیده‌ها از ویژگی‌های بارز شعر صفارزاده است و جنبه‌ای عرفانی که یکی از وجوه بارز و آشکار مهم زندگی صفارزاده است، اشاره‌وار در خلال موضوعات

مطرح می‌شود. شاعری که در جستجوی حقیقت و در پی اثبات حقانیت آفریدگار جهان است؛ از عرفان به موضوعات اجتماعی و اخلاقی می‌رسد و حتی از شعر سیاسی و اجتماعی هم با آن نگرش حق‌طلبانه به عرفان می‌رسد و اکثر شعرهایش در پی اثبات حق و دفاع از حقوق انسان ستم‌دیده و دردمند بوده است. و نیز یکی از شاعران جامعه‌گرایی که به شعر اجتماعی و مذهبی در قالب‌های مختلف توجه داشته است که اوج کاری‌اش در دهه شصت به ویژه در هنگامه جنگ ایران و عراق بود (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۴۶-۴۵).

فرهنگ مقاومت عارفانه در فتح کامل نیست- سفر زمزم آغاز می‌شود و با شعر سفر عاشقانه و سفر پنجم و بیعت با بیداری به اوج خود یعنی به شعر مکتبی اسلامی می‌رسد. درحقیقت او کسی است با زبان و شیوه خاص، فرهنگ مذهبی را به شعر نو وارد کرده است. در این اشعار او در مقایسه با اشعار گذشته‌اش متحول می‌شود و بازگشت او به خویشتن خویش. یعنی به فرهنگ غنی اسلامی، کاملاً محسوس است. اگر چه شعر او به شعر شاعران عارف مسلکی همچون سهراب سپهری شباهت پیدا می‌کند. اما وجه متعهد بودن شاعری او و گریز از استعاره‌های معهود، از وجوه تمایز کارهای اوست. قبل از انقلاب صفارزاده با اشعاری که ریشه در فرهنگ غنی اسلامی داشت راهی تازه در میان دیگر شاعران گشود. شعر وی شعری است که با فرهنگ اسلامی و ارزشهای والای حاکم بر آن پیوند بسیار مستحکمی دارد. شعری با رنگ‌مایه‌ای کاملاً مذهبی، به طوری که مفاهیم عشق، آزادی و شهادت از درخشان‌ترین مفاهیم شعرهای اوست. «همچنین سیر و سفر به دور دنیا و بخصوص آشنایی با زبان و ادبیات انگلیسی سبب شد که او را در دیدگاه‌های هنری صفارزاده، قبل و بعد از این سفرها، تفاوت کلی پدید آید و ثانیاً سراینده نوعی شعر باشد که نتیجه ارتباط مستقیم او با ادبیات مغرب زمین است. تحول چهره هنری او نیز به گونه‌ای است که خواننده را شگفت زده می‌کند که چطور ممکن است کسی بتواند این مقدار تغییر موضع بدهد.» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۶۷۱) وی همیشه تحت تأثیر رخدادهای اجتماعی است و این رخدادها یکی از زمینه‌های مهم آفرینش اشعار اوست. اگر در اشعار این شاعر دقت و تأمل شود، تصور می‌شود که ظاهراً ابیات دارای ارتباط نیستند، اما وقتی مخاطب حرکت ذهنی شاعر را دنبال کند به ساختاری منظم دست می‌یابد. زبان شعری صفارزاده کلمات زاید را نمی‌پذیرد و این مسأله به ذهن منظم شاعر برمی‌گردد. به طور واضح در شعر صفارزاده یگانگی روح شاعر با تفکر متعالی کاملاً مشهود است. او بیانگر حق و حقیقت است در هر حال صفارزاده یکی از شاعران پیشرو در شعر سپید است، با شعری هم سو با فرهنگ اسلامی و ارزش‌های حاکم بر آن.

تلاش و کوشش برای یافتن قالب‌های شعری مناسب و زبان خاص شعری یکی دیگر از مسئولیت‌های شاعر متعهد است؛ زیرا مسئولیت تنها در محتوا نیست، بلکه چگونه عرضه کردن و ارائه محتوا یعنی زبان و قالب مناسب که هم تأثیرگذار بوده و هم وسیله‌ای مؤثر، در دیدن و اثبات و دریافت «حق» که در همه حال از مهمترین اهداف شاعر بوده است؛ به طوری که خود می‌گوید: «دیدن و اثبات و دریافت حق در همه حال مهمترین هدف من است. به خصوص هر وقت وسیله‌ای باشم که حقی آشکار شود و یا به ثبوت برسد به شوق می‌آیم دل تنگی‌ها را کنار می‌زنم برمی‌خیزم و با نیروی بیشتری به زندگی ادامه می‌دهم» (رفیعی، ۱۳۸۶: ۲۱۹).

حل شدن اندیشه در این شعرها، به کاربردن نوعی طنز، زبان ساده و نزدیک به محاوره این شعرها که پایه زبان شعری صفارزاده در کارهای بعدی اوست و همچنین وجود درون‌مایه‌ای به خصوص، در بعضی از اشعار (فتح کامل نیست و گذر) پایه‌های جهان بینی شاعر را می‌سازد؛ همه و همه نشانه جهش به سمت فضایی نو و تازه است. شعر صفارزاده شعر اندیشه است و حتی گاه پرداخت حس در راه بیان اندیشه قربانی می‌شود.

مجموعه بیعت با بیداری درگیر ترکیبات و اصطلاحات کلیشه‌ای و شعاری است، شاعری که بیان اندیشه‌اش تنها هدف شعرش است، بدون آن که از اصطکاک آن با شعار جلوگیری کند. شاعر در مجموعه «سفر پنجم» روال تازه‌ای در پیش می‌گیرد. او که به سبک تثبیت شده‌ای رسیده است، در «سفر پنجم» جنبه‌های مذهبی و دینی شعرش را گسترش می‌دهد و نسبت به جنبش‌های آزادی خواهانهٔ ملل نیز التفاتی ویژه نشان می‌دهد. (علائی، ۱۳۸۷: ۳۳۹)

در ادبیات ما شعر یا عارفانه است یا غیرعارفانه. اشعار غیرعارفانهٔ ما شامل موضوعاتی از قبیل زن و شراب، گل یا مدح و ثنا و یا هیچ. اما آنچه قابل گفت و گو است این است که اغلب تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌ها در ادبیات عارفانه و یا قصیده‌های مدح و ثنا، از تشبیه به روی و موی زن به دور نیست و شاید مهمترین منابعی که در مورد شخصیت و مقام اجتماعی و فردی زن ایرانی می‌توان سراغ گرفت، جز در لابه‌لای نوشته‌های نظم و نثر یا ادبیات ایران نمی‌تواند باشد.

خانم صفارزاده در قسمت‌هایی از اشعار خود به موضوع جایگاه زنان و انتقاد از عدم توجه به منزلت مادری می‌پردازد:

کودک این قرن/ هر شب در حصار خانه‌ای تنه‌است/ پرنیاز از خواب اما/ وحشتش از بستر
آینده و فرداست/ بانگ مادر خواهیش/ آویزه‌ای در گوش این دنیا است/ گفته‌اند افسانه‌ها از

مهربانی‌های مادر/ غمگساری‌های مادر/ در بر گهواره‌ها شب زنده‌داری‌های مادر/ لیک آن کودک ندارد هیچ باور! / (صفارزاده، رهگذر مهتاب، ۱۳۸۶: ۲۱)

شعر کودک قرن شعری نیمایی‌وار و سست و رمانتیک، با مضمونی جامعه‌گرایانه بود که نمونه کاملش را دهه‌ای پیشتر در شعرهای کارو دیدیم. جوهر اندیشگی طاهره صفارزاده در شعر کودک قرن اخلاقی و ملی‌گرایانه بود. (شمس لنگرودی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۸۵-۸۴) یا قطعه زیر به نام «زادگاه» نگاه منفی به حبس زن را با بیانی طنزآلود مورد انتقاد قرار می‌دهد:

من زادگاهم را ندیده‌ام/ جایی که مادرم/ بار سنگین بطنش را/ در زیر سقفی فرو نهاد/
هنوز زنده است/ تیک تاک نخستین قلب کوچکم/ در سوراخ بخاری/ و درز آجرهای کهنه/ و
پیداست جای نگاهی شرمسار/ بر در و دیوار اتاق/ نگاه مادرم/ به پدرم/
و پدر بزرگم/ صدای خفه‌ای گفت/ دختر است/ قابله لرزید/ در تردید اشرفی ناف بران/ و
مرگ حتمی شیرینی ختنه سوران/

در اولین زیارت از زادگاهم/ نگاه شرمسار مادرم را/ از دیوارها می‌کنم/ و آنجا که نبضم
کوبیدن آغازید/ سرودی این‌گونه آغاز می‌کنم/ من تماشاگر کت بسته زمان خویشم/ در
دستهای روشنم/ شهوت گره شدن و کوبیدن نیست/ عربده نمی‌کشم/ و انتظار کشتن آدم‌ها را
ندارم/ که بر سفره قانون برتری انسانهای نر/ پروار نشده‌ام. / (صفارزاده، دفتر دوم، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۴)

در بین دیگر زنان شاعر کمتر چنین مضامینی را می‌توان یافت، زیرا بیشتر به توصیف
های لطیف و یا بیان بی پروا و هوس آلوده اکتفا می‌کنند. فروغ فرخزاد اگرچه معروف‌ترین
شاعر سراینده شعر آزاد معرفی گردید و هر چند در زمینه لادایز جنسی بسیار شعر سرود و
تکیه شعری او در همین زمینه است اما گاه در مورد مسائل اجتماعی نیز به نحوی سخن گفته
است اما نه به آن قدرت که در اشعار پروین اعتصامی و طاهره صفارزاده می‌بینیم.
شعر تفکر برانگیز:

بی‌تردید یکی از بزرگترین شاعران عصر ما که صدایی منحصر به فرد و پیامی رسا و تفکر
برانگیز دارد و شعرش بیان‌کننده مضامین انتقادی ملتش و دیگر ملتها در دو دهه است
طاهره صفارزاده می‌باشد. شهامت و آزادی و صداقت وی در برخورد با موضوعات از بارزترین
ویژگی‌های شعر اوست و همچنین قدرت ابتکار و خلاقیت و تخیل قوی و تفکر عمیق و آگاهی
اجتماعی از نمونه‌ها و ویژگی‌های بارز شعر اوست و تنوع در موضوعات و گوناگونی مضامین در
شعر او خوانندگان از عام و خاص را به خود جلب می‌کند. درحالی‌که مضامین شعر صفارزاده

کاملاً جهانی‌اند و به زندگی و مرگ و انسان و تاریخ مربوط می‌شوند شعر او به طور فوق العاده‌ای سرشار از مضامین متعالی‌تری همچون عرفان است. با وجودی که از عرفان عموماً تلقی جبرگرایانه ادراک می‌شود، در اشعار وی عرفان به عنوان محرکی اصلی و نیرویی پویا عمل می‌کند. در «بیگانه» شعری از نخستین مجموعه سروده‌های وی (رهگذر مهتاب) او ناپایداری زندگی دنیوی را با منابع الوهیت پیوند می‌زند تا بر نابودی و نیستی غلبه کند، او در این باره می‌گوید:

خدا و شعر / این‌ها بید پیوندان جاویدم / تو هم‌رنگ من آزاده هرگز نیستی ای مرد / روان شو
سوی آن قومی / که سنگی‌اند از سنگ جواهرها / که رنگی‌اند از رنگ دو روی‌ها / که خاموشند از
غوغای انسانها / (صفارزاده، رهگذر مهتاب، ۱۳۸۶: ۱۴) و در اشعار بعدی او همین مضمون به تکرار
دیده می‌شود و هر بار با دامنه‌ای وسیع‌تر و معنایی عمیق‌تر که اغلب تصویری از یگانگی است
تا اختلاف و تضاد. و شعر «بیابان» از سدّ و بازوان هر دو بعد آسمانی و زمینی است. «کوتوله‌ها»
مضامین واقعی و خیالی و نیز آشنا و بیگانه را در تصویری فراموش نشدنی به تصویر می‌کشد
با وجود این در حالی که این اشعار دارای رنگ و بوی محلی نیستند، اغلب تمامی دگرگونی‌ها
درهم تلفیق شده و به نوعی یگانگی مذهبی تبدیل می‌شوند در سفر عاشقانه که در آن ایمان
پویای شاعر، خواننده را دعوت به مبارزه برای استقلال می‌کند، تجسم شرقی به طور کلی و
عرفان اسلامی به طور خاص مشهود است:

فرمانده از اشاره فرمان فارغ نیست / همیشه رسم همین بوده است / اما رهرو کسی است /
که در فصول شبانه / و در ظهور نئونهای رنگی / آفتاب را می‌پیماید / وقتی در آفتاب قدم بر
می‌داری / با آفتاب / سایه تو / زاویه قائم می‌سازد / قائم به ذات باید بود / قائم به ذات «او» و
همت انسان باید بود / انسان مؤمن / انسان دل شکسته که نیک می‌داند / در سنگسارهای
جهانی / الطاف این و آن / سنگرهای شیشه‌ای / و چترهای کاغذی فانی هستند / (صفارزاده، سفر
پنجم، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۰)

و در فراز بعدی از مبارز به عنوان شخصی یاد می‌کند که قائم به ذات است انسان دل
شکسته‌ای که بی اعتقاد به چپ و راست و سیاست‌های جهانی است.
او در این شعر به مسائل فلسفی و روحی و عرفانی و انسانی یک شاعر پرداخته است و
عرفان نظری و مسائل فلسفی را با مسائل روز و عرفان عملی بدل می‌کند و در حقیقت به نوعی
اشراق شاعرانه می‌رسد.

کدام روح من اینک در راه است/ روح جنگلی/ روح عارف/ این هر دو از هم‌اند/ این هر دو در هم‌اند/ آن سان که اختیار در جبر/ و جبر در اختیار/ وقتی که جان عاشق/ چون پای حق/ از همه گلیم‌ها فراتر می رود/ جبر مکان با پای اختیار می آمیزد/ (صفرزاده سفر پنجم، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۲)

«در سفر عاشقانه» زنی است که تنهایی خود را در ابعاد بسیار وسیع و در عنصری که در اطرافش می‌گذرد منعکس می‌سازد:

سپور صبح مرا دید/ که نامه را به مالک می‌بردم/ سلام گفتم/ گفت سلام/ سلام بر هوای گرفته/ سلام بر سپیده ناپیدا/ سلام بر حوادث نامعلوم/ سلام بر همه/ آلا بر سلام فروش/ سراغ خانه مالک می‌رفتم/ به کوچه‌های ثابت دلتنگی برخورد/ خاک ستاره دامنگیر/ صدای یورتمه می‌آمد/ صدای زمزمه میراب/ صدای تبت یدا/ (صفرزاده، سفر پنجم، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۴)

در اینجا شاعر سه صدا را در لابه‌لای اشعارش متذکر می‌شود که به تاریخ و مذهب و زندگی او مربوط می‌شود و مهمترین این صداها همان صدای تبت یدا می‌باشد.

تبت یدا نوعی آرزوی نابودی ظالمان و طاغیان است که با عبارتی قرآنی بیان شده و در بسیاری از اشعار صفرزاده تکرار شده است، بنابراین عرفان و گرایش‌های عرفانی صفرزاده نوعی عرفان اجتماعی است نه عرفانی تکرانه و منفعلانه.

او در شعر دیگری نیز، آرزوی نابودی ظالمان و گله از بی‌تفاوتی برخی از انسانها را این چنین بیان می‌کند:

من اهل مذهب بیدارانم/ و خانه‌ام دو سوی خیابانی است/ که مردم عایق/ در آن گذر دارند/ صدای هق هقی از دوردست می‌آید/ چطور این‌همه جان قشنگ را/ عایق کردند/ چطور/ چطور/ چطور / تبت یدا اُبی لهبٍ وتبّٰ/ تبت یدا اُبی لهبٍ وتبّٰ/ تبت یدا اُبی لهبٍ وتبّٰ/ و این صدا/ که از بضاعت سلسله صوتی بیرون است/ راهی در رگ‌هایم دارد/ به راه باید رفت/ (صفرزاده، سفر پنجم، ۱۳۸۴: ۴۲)

همچنین صفرزاده از عبارت قرآنی دیگر در اشعار خود استفاده کرده و با آن عبارت قرآنی در واقع همگان را به قیام علیه ظلم و بیداد و ستم فرامی‌خواند:

و در خیابان/ باران دارد می‌بارد/ بارانی از گلوله/ گلوله می‌بارد/ گلوله می‌بارد/ صدای دعوت قُم می‌بارد/ قُم فأنذرا/ و اختیار همین است/ که حق تو را می‌خواند/ و تو به پا می‌خیزی/ با اشتیاق و شور و شهادت در باران/ (صفرزاده، بیعت بتا بیداری، ۱۳۸۶: ۴۰)

درواقع شهادت توأم با اختیار به دعوت حق و با عبارت قرآنی «به پاخیز و بیم ده» همگان را به قیام فرامی‌خواند. در سفر بیداران تصویر ورود مسافران خاک به «بهشت زهرا» یادآوری

بلندی عقیده و شهادت‌ها و دلآوری‌ها در برابر شقاوت‌هاست در این عبارت به جاودانگی روح و اصالت آن و همچنین چرخه حیات و پذیرش مرگ به عنوان یک قانون زیبا و لازم برای جهان هستی اشاره می‌شود. و از آن تعبیر به مرگ خوب یا زیبا می‌شود:

اما روح از فراق جسم نمی‌میرد/ می‌ماند/ و جسم هرچه می‌خورد از خاک است/ و هرچه می‌خورد خود خاک است/ و خاک چیست/ خون من و درخت/ و جسم در آفتاب می‌خشکد/ گرد می‌شود/ زمین می‌شود/ خوراک تو خواهد شد/ و تو/ خوراک زمین خواهی شد. (صفارزاده، بیعت با بیداری، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۴)

«سفر زمزم» یک سفر زیارتی گروهی است که پای پیاده یا با قاطر طی می‌کند. «دلهره فرود» در طول سفر زمینه‌ای است که موضوعات ابدی، اجتماعی و سیاسی از طریق پروازهای زمینی در آن وارد می‌شوند و در سفر زمزم، شاعر رابطه ایمانیش را با آفریدگار - پروردگارش در پای ضریح این‌گونه بیان می‌کند:

دلیل راه به زوار گفت/ وقتی رسیدید/ از امام چیزی طلب مکنید/ اما من زن آزمندی را می‌شناسم/ که چون دستش به ضریح برسد/ گریه خواهد کرد/ و خواهد گفت/ یا رب نظر تو برنگردد/ (صفارزاده، طنین در دلتا، ۱۳۸۶: ۲۸)

و در اشارات زمزم، قسمت و لیوان پلاستیکی برخوردار عرفان و مذهب با قرن پلاستیک مطرح می‌شود و بیش از آن که طنزی تلخ باشد، حالت مصرانه یک تلاش است.

اینان که پیشاپیش ما می‌روند به دنبال زمزم هستند/ من هم لیوان پلاستیکی‌ام را آماده کرده‌ام/ شاید قسمتی داشته باشم/ (صفارزاده، طنین در دلتا، ۱۳۸۶: ۲۱)

«سفر اول»

این شعر مجموع تداعی‌هایی است که بر مبنای تناسب و تضاد و اغلب با مایه طنز که در حین تماشای صحنه‌ای دهشتناک. (از این نظر که برای نخستین بار ناظر این صحنه شده است) به وجود می‌آید و هر تداعی موجد تداعی دیگر می‌شود و برخورد و ترکیب همه این تداعی‌ها در حقیقت ساختمان نهایی شعر او را می‌سازد. (حقوقی، ۱۳۷۷: ۱۰۱۹) ساختمانی به شکل دواگیری تودرتو که مرکز آن مرده‌ای است که در هند سوخته می‌شود و اسکلت در این شعر شاخص یک هندی فقرزده است. آغاز شعر از شروع مرده سوزی است و پایان آن وقتی است که آخرین بقایای بدن آدمی می‌سوزد. و شاعر گویی ناگهان از سیر در رویاها، تداعی‌ها بازگشته است و چون چشم می‌گشاید جز این که بگوید «برویم» و رفیق شاعر هندی او بگوید «آجا» چاره‌ای نیست.

سوختن هیزم را دیده بودم / سوختن هیزم و اسکلت انسان را نه / من یک یهودی را می شناسم
 که در زندگی قبلی اش اس اس بوده است / تجربه جالبی است نه / آچا / (صفارزاده، طنین در دلتا،
 ۱۳۸۶: ۷)

در این تصویر طنین‌های مختلف وجود دارد با توجه به این که محل، مرده سوزان است و
 حرف مرگ. سطر «من یک یهودی را می شناسم» تصادف‌های عالم تناسخ را مفهومی ضربه‌وار
 می دهد.

و در سفر اول صحنه باشکوه و غیرمنتظره برای یک غریبه، دیدار از مراسم سنتی مرده
 سوزان است در یکی از شهرهای هندوستان شاعر با دوست هندی خود که او هم شاعر است
 در حال تماشا ذهنش را در معرض آن چه مربوط به مرگ انسان، هنر، سیاست سرزمین‌ها و
 ملل است از طریق پیوندهای واژگانی و یا تصویری در محلی که ایستاده مربوط می‌کند و
 گهگاه در حوزه تناسخ که موضوع مورد اعتقاد برخی مسلک هاست با شگفتی وارد می شود.
 این شعر از شاهکارهای شعرماست که دارای جرقه‌های آغازین تحول باطنی است. آن
 دیدارها و آن شهود که گویی بازگشت ماست به آن بهشت گمشده‌ای که انسان با خدای
 خودش گفت و گو می کند و به معصومیت بازمی گردد و شایسته دیدار با معصومیت می شود.
 این شعر که شروع می شود از یک لحظه در تماشای سوزاندن مرده در فرهنگ هندوها،
 می‌رسد به فضای جهان غرب به زیباترین وضع خود در فرم شعری، این تکرار ملال آور، از یاد
 بردن خدا را گواهی می دهد و پاراگرافش «وحده لا اله الا هو» تمام می شود، که شگفت
 انگیزترین فرم شعری در فرم‌های شعری ماست. همچنین در قسمتی از شعر «سفر اول» آنجا
 که می گوید:

در قبرستان پاهایم از شانه‌های عمومیم آویزان بود / میان چادرهای سیاه‌پوش گردش کردیم
 / تشنه بودم کولی‌ها مشک آب را دریغ کردند / بوی قهوه می آمد بوی قلیان / به من قاقا دادند
 / مادر میسبز هارمز که مرد میسبز هارمز گفت / آدم در مرگ مادرش / هی باید کارت بنویسد
 هی باید تلفون جواب دهد / من قاقا را روی قالی پرتاب کردم ... / (صفارزاده، طنین در دلتا، ۱۳۸۶: ۹)
 «در این شعر تصاویری از گورستان و سرگردانی یک بچه یتیم که می توانست تداعی‌گر
 کودکی خود طاهره باشد. زیرا طاهره صفارزاده در سن چهارسالگی به فاصله چهل روز
 والدینش را از دست داد.» (صباغ زاده، ۱۳۸۷: ۱۰-۹)

از دیدگاه طاهره صفارزاده مرگ لزوماً یک مردن فیزیکی یا صرفاً زوال زیستی نیست. او اولین
 بار این مضمون را در تعدادی از اشعارش با لحن‌های مختلف بیان می کند در «سفر زمزم» او

از مرگی خبر می دهد که برای هر انسانی اجتناب‌ناپذیر است در موارد دیگر مانند «سفر اول» مرگ یک ریاضت متعالی و عرفانی است و همچنین «در سفر هزاره» اغلب از مرگ به عنوان یک اهدای فداکارانه یاد می شود. در شعر از «انتهای بیم» با وجودی که شاعر تصدیق می کند که زوال پذیر است، به جرأت در مورد زوال ناپذیری روح، قابلیت آن برای بازگشت به این دنیا و به مبارزه طلبیدن ستمگران و در نتیجه تحقق آن چه ناتمام مانده است، صحبت می کند.

ای دوست/ ای همنشین/ ای همرهان صابر/ و مظلوم/ از خواب من ملول و خسته نگردید/
من با طلوع «فاتحه» بیدار می شوم/ و از «اخلاص»/ خلاص می شوم از مهجوری/ هشیار و سرزده می‌آیم/ ورود عنصر بیداری/ خروج سلطهٔ منفی را دارد/ در این ورود/ امواج ناشناس/
اجساد بیم/ از شانه‌های شما دور می شوند/ شاید کنارتان بنشینم/ شاید کنارتان همچون همیشه/ با ظلم بستیزم/ شاید همچون هوای خرم و تازه/ در باغ آرمان/ در دشت سینه‌تان
بخرامم / (صفارزاده، دیدار صبح، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۴)

در وادی این هراس و نیز امید به حیات مجدد شاعر تقریباً از مرگ معنوی در فضایی که پوچی بر آن حاکم است آگاه است.

در شعر «انتهای بیم» خطاب به ستم ستیزان درباره بعد از مرگ خود می گوید:
شاید کنارتان بنشینم/ شاید کنارتان/ همچون همیشه/ با ظلم و ضدحق بستیزم/ شاید
همچون هوای خرم و تازه/ در باغ آرمان/ در دشت باز سینه تان بخرامم/ (صفارزاده، دیدار صبح،
۱۳۸۴: ۸۵)

«سفر هزاره» اضطراب شاعر را در مورد انسان امروزی که وقار و شأن خود را از دست داده است و به مقام بنده پول تنزل یافته به تصویر می کشد و در حقیقت شاعر در این ابیات نیز می خواهد مرگ روحی و عاطفی برخی از انسانها پیش از مردن مادی آنان را توصیف کند و ما را از چنین مرگی بر حذر دارد و از آن تعبیر به مرگ زشت یا بد شود.

ما سوگوار که باید باشیم/ مردی/ دلاوری/ بیداری/ که راستی را ایمان ورزید/ یا خیل سرافکنندهٔ بی‌ایمانی/ سوداگرانی که یک یک/ همچون دروغ/ از چشمان می افتد/ و در نهایت خواری می میرند/ و مرگ یکسان کننده نیست/ و نقش این هزاره/ انسانی منحنی است/ مردی که خم شده است/ که سکه را بردارد./ (صفارزاده، سفر پنجم، ۱۳۸۴: ۶۷-۶۱)

پس انسان پول پرست قادر نخواهد بود که معنای اصیل و واقعی را در زندگی در یابد. زندگی‌ای که تبدیل به جهنمی شده است که در آن انسان آماده است تنها برای اجتناب از هر مشکلی احتمالی به برداش خیانت کند.

او در «دلتنگی» می نویسد:

حق با اوست / زندگی لعنتی‌اش را باید ادامه دهد/حق با اوست.(صفارزاده، سد و بازوان، ۱۳۸۶: ۳۵)
در جست و جوی هویت، طاهره صفارزاده فرهنگ غربی را تجربه و مطالعه کرده و تمام وعده‌های آن را ارزیابی می کند. او وضعیت غریبانه انسان را در عصر ماشین و پردازشگرهای رایانه‌ای مورد تحقیق قرار می دهد. وی درمی یابد که تا چه اندازه روشنفکران ضد سنت و غربزده نسبت به کشورهائیشان ناسپاس و بی‌صداقت هستند. تنها چیزی که در شکل‌گیری دیدگاه‌های وی سهیم است، همان بازگشت به فرهنگ خودی است که تنها حفاظ در مقابل تهاجم فرهنگ بیگانه و در نتیجه تسلط بیگانگان است بنابراین از غرب آگاهانه و صادقانه به فرهنگ اسلامی خود بازمی گردد. سفر زمزم که در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۰ سروده شد با چنین تصدیقی آغاز می شود:

شاید به منتهایی از دره برسیم / شاید جلگه‌ای در پیش داشته باشیم / اختراع قطب‌نما مرا سرگرم نکرد / از پی اینان برویم که به پابوس امام می روند. / (صفارزاده، طنین در دلتا، ۱۳۸۶، ۲۱)
در حقیقت طاهره صفارزاده همیشه قادر بوده است که چیزهای غیرمتجانس و معمولی را با هم تلفیق کند تعادلی هماهنگ بین مبالغه‌ها و مضامین کمرنگ پدید آورد عرفان را با سیاست بیامیزد و سادگی را با پیچیدگی وفق دهد و تمام اینها در یک اسلوب بیانی با نشاط و نو صورت می گیرد:

بازوانم بوی سدّ شکسته دارند / بیماری هرچه بود / یک آغوش / یک مهندس سدّ / یک سیل / لوح گوری و دسته گلی به یادگار نگذاشت. / (صفارزاده، سد و بازوان، ۱۳۸۶: ۲۳)
این شعر اگرچه علی‌الظاهر از گروه شعرهای «حرفی» بنظر می‌آید، ولی به‌معنای وسیع کلمه «ساختمانی» است. با زبانی منحصر با روابطی دقیق و با فضایی که حتی یک ترکیب آن نیز کلیشه‌ای و قراردادی نیست. (حقوقی، ۱۳۶۸: ۳۲۱)

ابتدا با نخستین کلمه این بند یعنی «بیماری» که تعمیم می یابد به کلمات «آغوش» «مهندس سدّ» «سیل» «سنگ قبر» «دسته گل» و ضمناً از ارتباط هر یک از کلمات با یکدیگر آشنا می‌شویم ارتباط «مهندس سدّ» با نام شعر (بازوانم بوی سد شکسته دارند) و ارتباط «سد» با «سیل» و مهمتر از همه ارتباط «آغوش» با «سیل» «سد» با «لوح گور» و «دسته گل» که از همه این‌ها مفهوم مرگ القا می شود و به خصوص با کلمه «آغوش» که بی اغراق یکی از وسیع‌ترین بارهائیش را نشان داده است و مگر نه مرگ برای این درختان یک پناه یک آغوش است، آغوشی پناه دهنده مرگی در هویت سیلی که همه چیز را برده و یا دیگر هیچ اثری از آن

نمی بینیم مرگی که حتی سنگ قبری و دسته گلی هم به یادگار نگذاشته است، مرگی بی نام و بی شکل مبهم و ناشناخته. مرگی غیرسنستی که تازه پس از جستن این برق‌ها گویی که در روشنایی گرگ و میش فضای شعر طرحی گریزان را از آن دیده‌ایم.

مثلاً تصویر شکستن سد را با ارتباط دقیق و در عین حال مبهم در سطر آغاز شعر (هیچ توفانی قادر به پراکندن برگهای غایبشان نیست، من این را می گویم و وارد قبرستان درختان می شوم) و آیا اکنون وقت آن نرسیده که نه تنها شاعر که هر یک از ما که در فضای شعر غوطه خورده‌ایم بتوانیم بگوییم که:

پس من بی نامی را لمس می کنم. هوا را، رنگهای غروب را و قامت‌های بلند مرگ را ثابت کنم که دیگر هیچ کدام منظره نیستند من همیشه عاجز بوده‌ام که بگویم در برابر منظره چه احساس می کنم).

شاعری که چون حساسیت خود را در گرفتاری موقعیت این فضا به تماشا نشسته و خواننده را هم به تماشا نشانده است، آن هم با بیماری یا مرگی که نمی داند چیست اکنون طبیعی است که بی نامی را لمس کند هوا و رنگ‌های غروب (و نه رنگ غروب) و بعد گم شدن در این فضا، فضایی که اولین احساس آن احساس بی نامی است و نه احساس لمس بی نامی است (صفارزاده، سد و بازوان، ۲۵: ۱۳۸۶-۲۴)

چراکه دیگر کیفیت فضا از حد احساس در گذشته و وضوح و صراحت غیبت به حد لمس رسیده است به خصوص که پس از این سطور با سطر «قامت‌های بلند مرگ» روبه‌رو می شویم (ارتباطی روشن کننده‌تر با قبرستان، درختان، قطعیت نسبی آمدن سیل و شکستن سد) آنچنان ملموس که گویی شاعر خود جزئی از واقعیتی وحشتناک شده است که تازه با سطر داخل پیرانتز شخص شاعر را نیز که تا این لحظه در فضای شعر دنبال می کردیم، بیشتر می شناسیم نهایت حساسیت او را نهایت صمیمیت و قابلیت آمیختگی او را با هر چه و هر چیز. شاعری اصیل که با احساسی فطری است و این است پایان استحاله و غوطه خوردن در مرگی بی نام. (رفیعی، ۱۳۸۶: ۳۵۶-۳۵۵) و همچنین به اشعاری برمی‌خوریم که گویای جدال‌های عاشقانه است، عشقی که شاید به دلیل دیدگاه‌های متفاوت ناکام می ماند:

نه تولدی نه مرگی / دستهامان / از دو سوی سیم‌ها / سنگینی غرور را / اقرار می‌کنند / (صفارزاده، دفتر دوم، ۱۵: ۱۳۸۶)

پیراهن من و تو در زنجیر اندازه‌هاست.../ و من به جاری زمان فکر می‌کنم/ نه به اعصار/
محبوس در قاب طلایی تاریخ/ اما من دوست دارم/ که زندگی/ دنیا باشد/ نه شهر/ (صفارزاده،
دفتر دوم، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۵)

در شعر پرسش تردید خود را در برابر عشق ظاهر می‌کند:

گفتی من آسمان تو هستم/ گفتم زمین ز مهر تو سرشار/ اما باران دریغ شد/ و باروری/
هسته تردید در معابر تکرار در بهار/ درختان سوگوار شکوفه زیستند/ و کلاغان دلبری پیشه
کردند./ (صفارزاده، دفتر دوم، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۲)

و با غم جدایی و مشکل عشق با رضایت و تسلیمی عرفانی روبرو می‌شود در سطر(چه)
می‌شود کرد) این تسلیم نشان داده می‌شود و جبر عجیبی دیده می‌شود:
صبح آمده‌ست/ تو رفته‌ای/ عشق آمده‌ست/ تو نیستی/ چه می‌شود کرد/ رنگ دیوار به
پرده‌ها نمی‌خورد/ رنگ قالی به هیچ کدام./ (صفارزاده، طنین در دلتا، ۱۳۸۶: ۴۸)
در پیشواز صلح:

باید به داوری بنشینیم/ شوق رقابتی است/ در بین واژه‌ها/ و عبارت‌ها/ و هرکدام می‌خواهند/
معنای صلح را/ مرادف اول باشند/ بشر/ هماره/ در آشتی بوده است/ با فعلهای خوردن و
خوابیدن/ با اشتهای تصاحب/ و با ضمیر مفرد اول شخص/ اما این رسم باستانی و امروزی/ به
درد هستی فردا نمی‌خورد/ باید که چهره‌های دیگر معنا را/ پیدا کنم./ (صفارزاده، در پیشواز
صلح، ۱۳۸۶: ۱۰-۹)

شاعر را می‌بینیم که در خانه روشن دل خود نشسته است، واژه‌ها را شوق رقابت
می‌بخشد تا به سوی دل‌های خفته در نفرت لالایی، نفس را با تلنگر بیدار کند و به جنبش و
خانه تکانی وادارد. صفارزاده جستجوگر تفسیرهای تازه زندگی است. شاعر معتقد است که در
ذات پاک طبیعت منیت بیمارگونه نیست و هر پدیده در جای خود به نقش ارزنده و حیات
آفرین خود آگاهی دارد. حتی اضداد هم به هم عشق و ادب می‌ورزند و در تبادل‌اند و مکمل
یکدیگر.

«بانوی ما» یکی از زیباترین فرازهای اشعار مذهبی طاهره صفارزاده است. شاعر با بیانی
تصویری، عرفان، انسان، طبیعت و مذهب را به هم می‌پیوندد. تصویری زنده می‌دهد به
کلمات، که در واقع تحولی است در واژگان شاعرانه.

بانو نشسته است/ بر تپه‌ای بلند/ خورشید/ از بطون دشت برون می‌زد/ یکی شدن آفتاب و
خاک/ رنگ غریبی داشت/ (صفارزاده، دیدار صبح، ۱۳۸۶: ۱۰۶)

نتیجه گیری:

در این مقاله تلاش کردیم، تا با فضای ذهنی و عاطفی شاعر آشنا شده، به بررسی مفهوم مرگ و زندگی از دیدگاه شاعر که از مرگ تعبیر به مرگ زشت یا زیبا شده است، بپردازیم. حس انسان دوستی شاعر و دفاع از مظلومان و آرزومندی شاعر بر نابودی ظالمان و تصویری از مرگ زشت که در طی مرگ روحی و عاطفی برخی از انسانها پیش از مردن مادی رخ می دهد و همچنین توصیفی زیبا از شهادت و بلندی عقیده برخی انسانها در برابر شقاوت و اشاره به اصالت روح و جاودانگی آن و همچنین چرخه حیات و پذیرش مرگ به عنوان یک قانون زیبا و لازم برای جهان هستی از جمله مضامین و موضوعاتی است که با بیانی زیبا در شعر صفارزاده مطرح شده است.

منابع:

- تسلیمی، علی (۱۳۸۳)، *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (شعر)*، تهران: اختران.
- حقوقی، محمد (۱۳۶۸)، *شعر و شاعران*، تهران: نگاه.
- حقوقی، محمد (۱۳۷۷)، *شعر نو از آغاز تا امروز*، ج ۲، تهران: ثالث با همکاری نشر یوشیج.
- رفیعی، علی محمد (۱۳۸۶)، *بیدارگری علم و هنر شناختنامه طاهره صفارزاده*، ج ۱، تهران؛ پرواک اندیشه.
- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۴)، *چشم انداز شعر معاصر ایران*، تهران: ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۷۰)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، ج ۳، تهران: مرکز.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۷۰)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، ج ۴، تهران: مرکز.
- صباغزاده، مریم (۱۳۸۷)، *ستاره نامرئی (در بزرگداشت طاهره صفارزاده)*، تهران: روزنامه همشهری.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۸۴)، *سفر پنجم*، تهران: پارس کتاب.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۸۴)، *دیدار صبح*، تهران: پارس کتاب.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۸۶)، *طنین در دلتا*، تهران: هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۸۶)، *سد و بازوان*، تهران: هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۸۶)، *بیعت تا بیداری*، تهران: هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۸۶)، *در پیشواز از صلح*، تهران: هنر بیداری.
- صفارزاده، طاهره (۱۳۸۶)، *رهگذر مهتاب*، تهران: هنر بیداری.
- علائی، سعید (۱۳۸۷)، *جریان شناسی شعر انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- غلامی، علیرضا (۱۳۸۷)، «*اهل مذهب بیداران*»، *شهروند امروز*، شماره ۷۰: ۱۱۲-۱۷.